

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث از موضوع صیغه إفعل تمام شد و به این نتیجه رسیدیم که در میان همه اقوال و انظار آنچه هم عرف و هم عقلا مصاحب با او هستند و از جمیع اشکالاتی که بر سایر انظار مبراست فرمایش مرحوم محقق حائری اعلی الله مقامه الشریف است و به این نتیجه رسیدیم که این صیغه موضوعه للحکایة عن الحقایق الموجودة فی النفس، و عن الارادة الموجودة فی النفس. صیغه امر حکایت از یک معنا نمی‌کند، حکایت از یک حقیقتی می‌کند و همچنین در دوره سابق به این نظر رسیده بودیم که صیغه إفعل موضوعه للنسبة الایقاعیة یعنی همان که مرحوم محقق نائینی قائل شده بود اما با این تحقیقی که در این دوره مجدداً شد نظر محقق حائری تقویت شد.

نقدِ ایجادِ بودنِ انشاء و بیان حقیقتِ آن

نکته اول اینکه مشهور علماء گفته‌اند حقیقت انشاء عبارت از ایجاد است و حال آنکه این مطلب عرفی نیست. ایجاد نه در عالم تکوین معقول است و نه در عالم اعتبار و اصلاً ایجاد وجود ندارد. گویا از بس این مطلب از مشهور تکرار شده است ما آن را پذیرفته‌ایم و الا عرف آن را قبول ندارد. در نگاه عرف، وقتی متکلم صیغه امر را به کار می‌برد در واقع دارد از اراده نفسانی خود حکایت می‌کند. بعث، ارسال، ایجاد، ایقاع ساخته اصولیین است و الا نه عرف با آن مساعد است و نه عقلا.

نکته دوم اینکه این مبنا غیر از آن مبنای مختاری است که قبلاً به آن ملتزم بوده‌ایم. در حقیقت انشاء هم در دوره سابق و هم در همین دوره به همان حرف مشهور قائل بودیم یعنی ایجاد المعنی باللفظ، و حال از آن مبنا رفع ید کرده‌ایم و سخنانی مثل کلام محقق اصفهانی که می‌فرمود لفظ وجود تنزیلی معناست را کنار گذاشته‌ایم. انشاء اصلاً ایجاد نیست، گرچه سابقاً از مشهور خیلی دفاع می‌کردیم و می‌گفتیم مراد مشهور از ایجاد المعنی باللفظ ایجاد اعتباری است. حال با این تحقیقی که کردیم روشن شد که ایجاد اعتباری هم اصلاً معنای معقولی ندارد. لفظ در عالم اعتبار چیزی را ایجاد نمی‌کند، بلکه فقط موضوع برای اعتبار عقلا درست می‌کند. لذا خلاصه مبنای مختار این است که حقیقت انشاء عبارت است از حکایت لفظ از حقایق موجوده در نفس.

در ملکیت هم همینطور است. لفظ «بعث» حکایت می‌کند از اینکه بایع اراده نقل و انتقال دارد نه اینکه با لفظ، ملکیت ایجاد شود، بلکه متکلم با «بعث» اولاً حکایت می‌کند از اراده‌اش برای نقل و انتقال، و ثانیاً این موضوع قرار می‌گیرد که عقلاً بر آن، اثری را مترتب کنند. اعتبار، عقلایی است ولی لفظ چیزی را ایجاد نمی‌کند، حتی در عالم اعتبار. قبلاً هم متذکر شده‌ایم که اعتبار معلول معتبر است. روشن است که وقتی عقلاً اعتبار می‌کنند آن معتبر موجود می‌شود، نه اینکه لفظ علت ایجاد معتبر شود. به قول آقای خوئی لفظ مبرز اعتباری است که آمر یا متکلم در نفس خویش دارد و این مبرز موضوع برای اعتبار عقلاست.

نقدِ معناداریِ صیغه انشاء

با تحلیلی که از کلام محقق حائری ارائه شد معلوم می‌شود که با کلام آقای خوئی در حقیقت انشاء و کلام محقق عراقی در حقیقت حکم یکی است و مبنای صحیح را به دست می‌دهد.. آقا ضیاء عراقی در بیان حقیقت حکم قائل به اراده مبرزه است یعنی

اراده‌ای که ابراز می‌شود. [1] آقای خوئی هم در حکم و هم در انشاء می‌گوید ابراز آن اعتبار نفسانی. [2] آقای حائری هم می‌گوید لفظ انشائی حکایت از آن اراده نفسانی می‌کند. این سه قول در یک نقطه‌ای با هم مشترکند اما همچنان یک فرق عمده بین این اقوال وجود دارد و آن اینکه مرحوم آقای خوئی معنا را به عنوان موضوع له قرار می‌دهد نه خود آن حقیقت نفسانی را اما مرحوم آقای حائری خود حقیقت نفسانی را موضوع له قرار داده و حقّ با ایشان است که الفاظ انشاء اصلاً معنا ندارند و در واقع، وقتی تامل کنیم معلوم می‌شود که این الفاظ مثل یک علائمی هستند و خودشان معنا ندارند به این صورت که واضع بگوید صیغه إفعال را وضع می‌کنم برای النسبة الطلبية یا النسبة الارسالية؛ شاهدش این است که در کتب لغت برای هیئت امر موضوع له ذکر نشده است. اصولی‌ها تلاش کردند تا یک موضوع له برایش درست کنند. متکلم با صیغه امر یا وقوع فعل در عالم خارج را اراده می‌کند، و یا تهدید مخاطب و امثال ذلک را. اهل لسان می‌گویند صیغه اصلاً معنا ندارد تا بخواهد مشترک لفظی بشود بلکه حکایت از این اراده‌های نفسانی می‌کنند.

مناشئ ظهور صیغه امر در طلب حقیقی

-بزرگان از قدماء و متاخرین مثل آخوند، محقق اصفهانی، محقق عراقی، محقق خوئی، مرحوم امام و دیگران بحث‌های فراوانی کرده‌اند راجع به اینکه صیغه إفعال در چه چیزی ظهور دارد چرا که این مطلب در استنباطات فقهی بسیار اثرگذار است. حال می‌خواهیم منشأ این ظهور را ببایم. قدما معتقد بودند صیغه إفعال برای طلب وضع شده، حال یا تمسک می‌کردند به تبادر یا به هر دلیل دیگری، و به همین جهت استعمال صیغه در معانی دیگر را مجاز می‌دانستند.

نظریه مرحوم آخوند: شرط الوضع

آخوند فرمود منشأ ظهور شرط الوضع است. ایشان می‌گوید صیغه إفعال وضع شده است برای الطلب الانشائی و ظاهر است در جایی که این طلب انشائی به داعی طلب حقیقی باشد. اگر پرسیده شود منشأ این ظهور چیست، ایشان پاسخ می‌دهد شرط الوضع است. واضع در هنگام وضع شرطی قرار داده است. [3] مرحوم آخوند از این راه منشأ ظهور صیغه در طلب حقیقی را مطرح کرد:

«قصارى ما يمكن أن يدعى أن تكون الصيغة موضوعة لإنشاء الطلب فيما إذا كان بداعي البعث والتحرك، لا بداع آخر منها ، فيكون إنشاء الطلب بها بعثاً حقيقة، وإنشأؤه بها تهديداً مجازاً.» [4]

پس آخوند قائل است منشأ ظهور شرط الوضع است. ایشان فرمود صیغه إفعال برای طلب انشائی وضع شده و اگر استعمال صیغه در طلب انشائی به داعی طلب حقیقی باشد استعمال حقیقی است و اگر طلب انشائی به داعی تهدید و دیگر دواعی باشد استعمال مجاز خواهد بود.

نظریه مرحوم امام: بالتبادر

امام می‌فرماید متبادر از إفعال البعث و الإغراء الاعتباري في عالم الاعتبار است در نتیجه در جایی که برای تحریک نیست، مثلاً برای تهدید است، استعمال مجازی خواهد بود:

«و الظاهر أنَّ المتبادر من صيغة الأمر: هو البعث و الإغراء الاعتباري في عالم الاعتبار – أعني في دائرة المولوية والعبودية – و المعاني الكثيرة التي عدّت لصيغة الأمر ليست معانيها، و لم توضع الهيئة لها، و لم تستعمل فيها في عرض استعمالها في البعث و الإغراء. بل هي مستعملة فيها مجازاً على حذو سائر الاستعمالات المجازية؛» [5]

نظریه محقق خوئی: بالتبادر

آقای خوئی فرمود در جایی که ابراز از یک اعتبار نفسانی باشد استعمال حقیقی و در جایی که ابراز به داعی تهدید باشد می‌شود استعمال مجازی است، دلیل ایشان نیز تبادر است:

«ثم بعد ان كانت الصيغة تستعمل في معان متعددة كما عرفت، فهل هي موضوعة بإزائها على نحو الاشتراك اللفظي، أو موضوعة لواحد منها و يكون استعمالها في غيره مجازاً و جهان: الظاهر هو الثاني، و ذلك لأن المتبادر من الصيغة عند إطلاقها هو إبراز اعتبار الفعل على ذمة المكلف في الخارج، و اما إرادة إبراز التهديد منها أو السخرية أو الاستهزاء أو نحو ذلك فتحتاج إلى نصب قرينة و بدونها لا دلالة لها على ذلك و من الطبيعي ان ذلك علامة كونها موضوعة بإزاء المعنى الأول، دون غيره من المعاني.» [6]

نظريه محقق عراقی: اطلاق مقامی

مرحوم محقق عراقی که موضوع له صیغه را النسبة الارسالية می داند و می گوید صیغه إفعال ظهور در ارسال و تحریک و نسبت ارسالی دارد، در باب منشأ این ظهور می فرماید اولاً دلیل اول عبارت از اطلاق مقامی است و ثانیاً در هنگام شک به ظاهر حال متکلم رجوع می کنیم:

«نعم فی مقام تشخیص المراد يمكن ان يدعى ان الصيغة عند اطلاقها تنصرف الى ما كان الداعي فيه بنحو البعث و التحريك لاحتياج غيره الى عناية زائدة فينفي باطلاق الصيغة و لكن لا يخفى انه يمنع الاخذ باطلاقها، إذ هذه الدواعي ليست دخيلة في المستعمل فيه فلذا لا يتمسك بالاطلاق اللفظي، نعم لا مانع من الاطلاق المقامي. فان أحرز ان المولى في مقام البيان فينصرف الى الارادة الحقيقية و انه في مقام الجد لا في مقام السخرية و الهزل و أما لو شك في انه أراد ذلك أم لا، يرجع الى ظاهر حال المتكلم، فان ظاهر حاله يقتضي الإرادة الحقيقية. و هو أصل يرجع اليه في مقامنا و امثاله، لاعتبار ذلك عند العقلاء و يرجعون اليه عنه الشك، كما لا يخفى.» [7]

اگر متکلم در مقام بیان همه مرادات خودش باشد و قرینه ای بر اینکه بخواهد تهدید یا تعجیز کند نیاورد، ما از اطلاق مقامی استفاده می کنیم که صیغه ظهور در نسبت ارسالیه دارد. اگر شک کنیم متکلم در مقام بیان است یا نه، به ظاهر حال متکلم تمسک می کنیم؛ یعنی اطلاق مقامی در جایی است که ما احراز کردیم متکلم در مقام بیان است که می گوئیم ظهور در همان جدیت دارد، اما در جایی که نمی دانیم متکلم در مقام بیان است یا نه، از ظاهر حال متکلم استفاده می کنیم.

مرحوم عراقی اول این مسئله را مطرح می کند که چرا حرف از اطلاق لفظی نمی زند و نمی گوید صیغه إفعال به اطلاق لفظی دلالت دارد بر اینکه متکلم بر انجام این عمل قصد جدی دارد. ایشان می فرمایند زیرا این حرف آخوند را قبول نکرده است که صیغه در سایر معانی اصلاً استعمال نمی شود. اگر صیغه إفعال هم در طلب جدی و هم در تهدید و تعجیز استعمال می شد و آنها مستعمل فيه بودند از راه اطلاق لفظی وارد می شدیم و می گفتیم قرینه ای بر آن معنا نیاورده پس اینجا اراده جدی دارد. تمام قدما می گویند صیغه در سایر معانی استعمال می شود و مرحوم عراقی به تبع مرحوم آخوند فرمود خیر، اینها دواعی هستند، وقتی عنوان دواعی پیدا کردند دیگر مستعمل فيه نیستند، و وقتی مستعمل فيه نشدند دیگر جایی برای اطلاق لفظی نیست. اطلاق لفظی در جایی است که بگوئید این لفظ در این معانی مجازی هم استعمال می شود؛ حال یا از راه اصالة الحقيقة یا از راه اصالة الاطلاق آن معنای اول را اثبات کنید. اطلاق لفظی در جایی است که تهدید و تعجیز در دایره مستعمل فيه و معنا قرار می گیرد، اگر در دایره معنا قرار گرفت می گوئیم این لفظ برای اینکه در آن معنا بخواهد استعمال بشود نیاز به قرینه و قید دارد و چون آن قید نیامده اصالة الاطلاق می گوید در آن معنای النسبة الارسالية استعمال شده.

پس ایشان می گوید اطلاق لفظی نداریم، بلکه اطلاق مقامی داریم. اطلاق مقامی هم منوط به این است که ما احراز کنیم مولى در مقام بیان است، اگر این را احراز کردیم اینجا از اراده حقیقه استفاده می کنیم و اینکه مولى در مقام جد است و نه در مقام سخریت و هزل. پس تا اینجا یک مرحله این شد که اطلاق لفظی در کار نیست، دوم اینکه اطلاق مقامی در کار است. مرحله سوم این است که اگر شک کردیم متکلم در مقام بیان هست یا نه به ظاهر حال متکلم رجوع می کنیم. فإن ظاهر حاله يقتضي الارادة الحقيقية و هو أصل يرجع إليه في مقامنا و امثاله لإعتبار ذلك عند العقلاء و يرجعون إليه عند الشك؛ یعنی ظاهر حال متکلم این است که الآن دارد جدی حرف می زند. گاهی یک کسی یک حرفی به انسان می زند انسان ناراحت می شود و برای اینکه مسئله

را تمام کند می‌گوید شوخی کردم! انسان برای اینکه حمل بر جد می‌کند ناراحت می‌شود. این ظاهری است که عقلا به آن رجوع می‌کنند.

نظریه محقق اصفهانی: انصراف، اطلاق، اصل عقلائی

بعد از آخوند کلام مرحوم اصفهانی ذکر شد که توضیحی هم برای کلام آخوند است. ایشان هم به اقتضاء مقدمات حکمت، و هم به انصراف و هم به اصل عقلائی تمسک می‌کند و می‌فرماید:

«[فاستعمالها في الطلب بسائر الدواعي خلاف الوضع]

لا الموضوع له، و ما يمكن إثبات نتيجة هذه الدعوى به امور:

منها: انصرافها إلى ما كان بداعي الجدّ: فإنّ غلبة الاستعمال بداعي الجدّ ربّما يصير من القرائن الحاقّة باللفظ، فيكون اللفظ بما احتفّت به ظاهرا فيما إذا كان الإنشاء بداعي الجدّ، إلّا أن الشّأن في بلوغ الغلبة إلى ذلك الحدّ؛ لكثرة الاستعمال بسائر الدواعي، و لو بلحاظ المجموع. فتأمل.[8]

منها: اقتضاء مقدّمات الحكمة: فإنّ المستعمل فيه، و إن كان مهملا من حيث الدواعي، و كان التقييد بداعي الجدّ تقييدا للمهمل بالدقّة، إلّا أنّه عرفا ليس في عرض غيره من الدواعي؛ إذ لو كان الداعي جدّ المنشأ، فكأنّ المنشأ لم يزد على ما أنشأ.

منها: الأصل العقلائی؛ إذ كما أنّ الطريقة العقلائیة في الإرادة الاستعمالية على مطابقة المستعمل فيه للموضوع له، مع شيوع المجازات في الغاية، كذلك سيرتهم و بناؤهم على مطابقة الإرادة الاستعمالية للإرادة الجدية.

و بالجملة: الأصل في الأفعال حملها على الجد حتى يظهر خلافه، و كثرة الصدور عن غير الجد لا يوجب سدّ باب الأصل المزبور. فتدبر.[9]

نظریه شهید صدر: اصالة التتابع

مرحوم آقای صدر هم به سراغ اصالة التتابع بين المدلول التصوري و المدلول التصديقي رفته و می‌فرماید:

«انّ سائر الدواعي غير الطلب بحسب النّظر العرفي فيها مئونة زائدة على أصل الطلب و الإرادة لأن من يستهزئ أو يريد التعجيز أيضا يريد الفعل فهو يتقمص قميص من يريد و يطلب الفعل حتى يظهر عجزه أو السخرية به فالطبع الأولي هو الكشف عن الإرادة و الباقي مشتمل على مئونة زائدة منفية بالإطلاق و مقدمات الحكمة.»[10]

نظریه مختار: كثرت استعمال

به نظر می‌رسد در ما نحن فيه مجالی برای تبادر نیست. اگر متبادر از صیغه إفعال همان معنایی بود که آقای خوئی و مرحوم امام قائل شدند، در اینصورت دیگر محلی برای بحث و نزاع نبود. لكن آخوند می‌گوید معنا عبارت از طلب انشائی است و مرحوم عراقی می‌گوید النسبة الارسالية، و محقق نائینی می‌گوید النسبة الايقاعية. با توجه به این مبانی دیگر مجالی برای تبادر نیست. آنچه در اینجا مهم است و باید به آن تمسک کرد غلبة الاستعمال است که مرحوم اصفهانی هم روی این دلیل تکیه کرد لكن در صغرای آن خدشه کرد،[11] ولی به نظر می‌رسد صغرایش هم درست باشد، یعنی وقتی ما موارد استعمال صیغه إفعال را می‌بینیم استعمال غالباً در جایی است که حکایت از اراده وقوع فعل در عالم خارج دارد. اراده تهدید و تعجیز و تسخیر و امثال آن خیلی کم هست. غلبة الاستعمال در جایی است که کشف از یک اراده جدی می‌کند. آقای خوئی هم ای کاش از همین راه وارد می‌شد چون این غلبة الاستعمال در میدان وجود دارد.

مبنای مختار این است که غلبه در موضوعات حجت است یعنی موجب ظن می‌شود. الظن يلحق الشيء بالاعم الاغلب که در کلمات اصولیین قدیم این قاعدة عقلائی مسلّم زیاد آمده است، لکن فی الموضوعات، لا فی الاحکام. اینجا هم از همین راه مبنای خودمان را تمام می‌کنیم. آنهایی که ظن در موضوعات را حجت نمی‌دانند – کما اینکه ظاهرش این است بزرگانی که در اینجا قول آنها ذکر شد حجت نمی‌دانند – آنها چاره‌ای ندارند مگر اینکه به تبادر تمسک کنند ولی تمسک به تبادر تمسک به چیزی است که نفعی ندارد چرا که لا یثمن و لا یغنی من جوع. در مقابل گفته می‌شود تبادر برخلاف آن است و اشکال تمام است. ولی غلبة الاستعمال اینطور نیست. استعمالات خارجی قابل بررسی و ارزیابی است.

نقد مبنای آخوند در شرط الوضع

پس در باب مناشئ ظهور مبانی دیگر مورد قبول نیست. شرط الوضع را قبول نداریم چون ما اصل مبنای آخوند را قبول نکردیم. حال بر فرض مبنای ایشان را قبول کنیم سوال این است که شرط را از کجا پیدا کردید؟ بالاخره واضع در جایی باید به این تصریح کرده باشد، و حال آنکه چنین تصریحی نداریم. یا اینکه باید از راههای دیگر به این شرط برسیم بر فرض که آنها هم مفقود است. بر فرض که واضع چنین شرطی کرده باشد، چه کسی گفته عمل به آن شرط لازم است. بر فرضی هم که لازم العمل باشد پس استعمال برخلاف شرط باید غلط باشد و حال آنکه مرحوم آخوند این استعمال را مجازی می‌داند، مگر اینکه بگوئیم مجاز یک معنای موسّع دارد که شامل این استعمال هم بشود که مانعی هم ندارد. مجاز اصطلاح است و لا مشاحة فی الاصطلاح.

حرف آخوند هم از حیث مبنا و هم از حیث جزئیات آن همگی مخدوش است و اشکال دارد و در کلمات دیگران هم خدشه کردیم. در مورد آقای حائری هم نیافتیم که ایشان منشأ ظهور را چه چیزی قرار داده ولی به نظر می‌رسد غلبة الاستعمال می‌تواند منشأ ظهور باشد و این مطلب تمام است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. کفایة الأصول. 3 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- — — —. کفایة الأصول (حواشی المشکینی). ابوالحسن مشکینی اردبیلی. 2 ج. تهران: اسلامیه، 1372.
- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية فی شرح الکفایة. 6 ج. بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- الصدر، محمد باقر. بحوث في علم الأصول. محمود هاشمی شاهرودی. 7 ج. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، 1417.
- العراقي، آقا ضياء الدين. نهاية الأفكار. 4 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1417.
- خمینی، روح الله. جواهر الأصول. 6 ج. تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1376.
- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. محمد اسحاق فیاض. قم: دارالهادی، 1417.
- عراقی، ضياء الدين. منهاج الأصول. 5 ج. بیروت: دار البلاغة، 1411.

[1] - آقا ضیاء الدین عراقی، نهاية الأفكار (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1417)، ج 2، 302؛ ج 3، 12.

[2] - ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 4، 248؛ 77-78.

[3] - همان طوری که تقریباً همه محشّین کفایه إلا یک نفر، گفته‌اند مراد آخوند این است که داعی طلب حقیقی قید الوضع است نه قید برای موضوع له و مستعمل فيه. شهید صدر می‌فرماید:

«و قد ذکر فی الکفایة فی وجهه: أنَّ داعی الطلب قد أخذ قیداً فی الوضع لا فی المعنی الموضوع له.» (محمد باقر الصدر، بحوث فی علم الأصول، محمود هاشمی شاهرودی (قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، 1417)، ج 2، 50-51).

[4] - محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 1، 132.

[5] - روح الله خمینی، جواهر الأصول (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1376)، ج 2، 131-132.

[6] - خویی، محاضرات فی أصول الفقه، ج 1.

[7] - ضیاء الدین عراقی، منهاج الأصول (بیروت: دار البلاغة، 1411)، ج 1، 177.

[8] - ظاهراً محقق اصفهانی در اینجا از اشکال خود برمیگردد همانطور که مرحوم مشکینی در مورد غلبه استعمال صیغه در داعی بعث فرمود: «لتحقّق الکثرة و منعه مکابرة» (محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (حواشی مشکینی)، ابوالحسن مشکینی اردبیلی (تهران: اسلامی، 1372)، ج 1، 101).

چند احتمال در تفسیر «فتامل» وجود دارد:

1. اگر بپذیریم که سایر دواعی به لحاظ مجموع کثرت استعمال دارند ولی در اینجا باید هر کدام از دواعی را علی حده ملاحظه کرد و از این نظر، استعمال در داعی بعث غلبه دارد تا حدی که به ظهور انصرافی میرسد.

2. حتی اگر به لحاظ مجموع دواعی دیگر هم نگاه کنیم، کثرت استعمال با داعی جدّ است. استعمال صیغه امر در طلب جدی حتی در خطابات عرفیه نیز کثیر است و استعمال در سایر موارد نادر است تا چه برسد به خطابات شارع که محل ابتلاء ما است.

3. ما باید استعمال را نسبت به امر ملاحظه کنیم و غلبه استعمال با توجه به شخصیت هر امری متفاوت خواهد بود. در بعضی آمرین غلبه با داعی جد است و در بعضی آمرین غلبه با دواعی دیگر است. بنابراین وقتی به اوامر شارع نگاه میکنیم روشن است که غلبه با داعی جد است.

[9] - محمد حسين اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 308.

[10] - الصدر، بحوث في علم الأصول، ج 2، 51.

[11] - البته ایشان در نهایت نیز با عبارت «فتأمل» از اشکال خود منصرف شد که قبلاً توضیح آن در پاورقی آمده است.